

کدامین راه سوم؟!؟

دردهای امروز مردم ما از زبان :

استاد علی تهرانی

آقای لاهوتی

حاج سید احمد خمینی

خانم شریعت رضوی

خانم متحدین

خانم رضایی

مراسمی در منزل دکتر علی شریعتی آذر ماه ۱۳۵۹

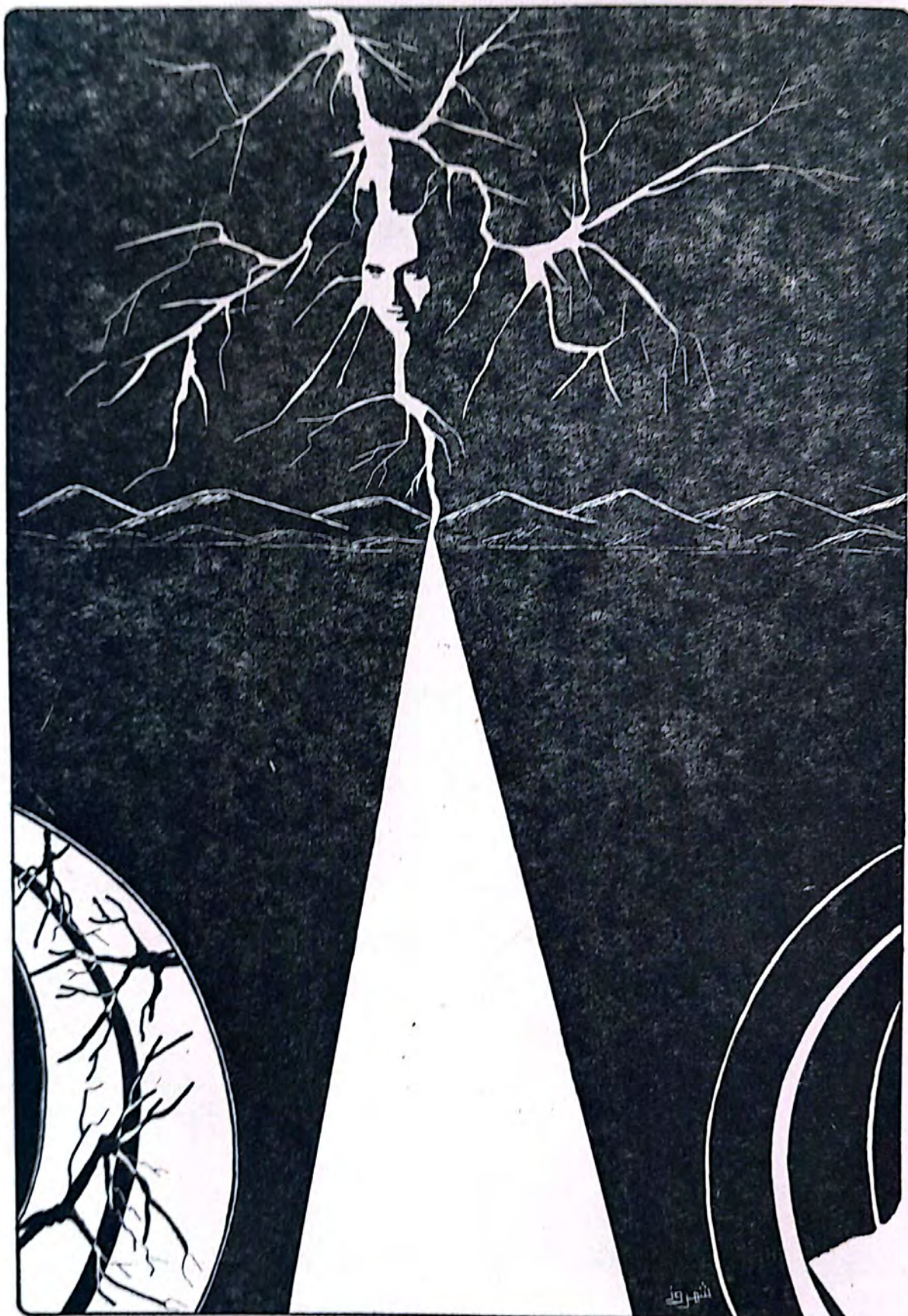
راه سوم ، خط چهارم

خواهران و برادران!

طرح مسئله " راه سوم " از سوی ما ، بدین شکل ، بمعنی تایید نظرات و بیانات هریک از گویندگان این مراسم تاریخی ، بهیچوجه ، بشمار نمیآید . بلکه بالعکس ، ما نیز همزمان با طرح نقاط ضعف جناحهای حاکم ، از سوی کسانی که از نفوذ و اعتبار سیاسی برخوردارند ، به تبیین راه معلم انقلابات آینده ، از دیدگاه تشکل خویش پرداخته ایم و در قبال مدعیان احتمالی راه سوم ، یا همان راه اول بزک شده اصول حرکت و اندیشه شریعتی را بمثابه راه رهائی از ربقه های استحمار مطرح نموده ایم . باشد تا نشر گفتگوهای این جلسه پر اهمیت ، ارمغانی در جهت خود آگاهی توده ها و شبهه زدائی و بت شکنیها گردد !

دوستان اران کانون ابلاغ اندیشه های شریعتی

بها ۳۵۰ ریال



کدامین راه سوم؟!؟

د علی تهرانی

لاهورتی

سید احمد خمینی

خانم شریعت رضوی

خانم متحدین

خانم رضایی

مراسمی در منزل دکتر علی شریعتی

آذر ماه ۱۳۵۹

مقدمه

"بنام خداوند مستضعفین"

هرگز ازدوباره جان گرفتن ابلیس بیجان شده غافل مباش که انقلاب
پساز پیروزی نیزهماره درخطرانهدام است، درخطر ضد انقلاب است
مارهای سرکوفته درگرمای فتح و غفلت جشن و غرور و قدرت باز سربر میدارند
رنگ عوض میکنند، نقاب دوست میزنند. از درون منفجر میکنند،
غاصب همه دستاوردهای انقلاب میشوند و میراث خوار مجاهدان و
تعزیه خوان شهیدان

معلم انقلاب شهید شریعتی

خلق مستضعف ایران، اینک در یکی از صحنه های آزمایش صعب تاریخ
قرار دارد، لحظاتی که بیشک کمتر در حیات این ملت قهرمان رخ داده
است، از یکسو امپریالیزم جهانی آنرا در زیر سم ستوران خویش گرفته است
و نفرینهای آهن و آتش را پیاپی بر سرش میبارد و پنتاگون و سیا با دوسلاح
سرکوب و سازش همواره تهدیدش مینمایند، و از سوی دیگر، تفرقه جناحهای
واپسگرا و سازشکار، زمینه ساز رشد نفاق و ضد انقلاب واقعی میگردد. فرصت
طلبی راست و چپ نما نیز بمثابة آفت درونی نهضت، بسیاری از نیروها
را به هرز میبرد. از اینرو در این مقطع کمتر ایرانی و مسلمانی است که به
سرنوشت انقلاب و ایران و اسلام و امامت و امت و ملتها نیاندیشد و نگرانیهای
عمیق خویش را ابزار نکند. لذا در قبال هجوم بی امان امپریالیزم جهانی
بسیج مستضعفین خلق، ضرورتی صد چندان سییابد، که فرماندهی،
سازماندهی واحد و وحدت مشی مکتبی سیاسی و تشکل حول آن محور،
رامیطلبید، چرا که اولاً امروزه، مبارزه ضد امپریالیستی یکی از پیچیده
ترین علوم شناخته شده میباشد. و اما در درون این جبهه آزادیبخش ملی

استقلال طلب، صف بینه ساز خندق کن تفکر تشیع علوی، میبایست، به منظور مبارزه خود آگاهیبخش ضد استحماری و ضد ارتجاعی کلیه نیروهای ضد استبدادی آزادیخواه را جمع آورد و نیروهای مرفعی مذهبی را با تکیه بر اسلام نبوی - علوی، متحد و آگاه سازد، و اما خطر دوم درون جبهه یعنی امکان رشد سرمایه داری و فتودالیزم و سازش طبقاتی و مبادله با سرمایه جهانی و رشد بورکراسی و امنیت و رفاه کاذب و آزادی بورژوازی تجاری دلال را تحت عنوان لیبرالیسم و ضد انقلاب را نمی- باید از یاد برد، بلکه وظیفه نیروی ما بمثابة راه سوم، میان قهقرا و سازش، افشاگری و مرزبندی دقیق با نظام تولیدی استثمارگر و تفکرات ناشی از آن میباشد.

آری در درون این معدود نیروهای که تنها واصل میمانند، موضع رقابتی اسلام و مکتبهای مغرب زمین، نیروهای مرفعی مذهبی را به پیشتازی در عمل و حل معضلات مردم، ترغیب مینماید و به تدوین ایدئولوژی و جهان بینی در ابعاد فلسفی و جودی، انسانی - عرفانی، اجتماعی - اقتصادی و سیاسی تشکیلاتی فرامیخواند.

اما برآستی کدامین جریان خواهد توانست از پس این همه سد مانع شونده از تکامل و رشد و بلوغ، همچون خورشیدی فروزان طلوع کند و کدامین رودخانه اصیل از میان اینهمه جویبار و گل آبها به شط اقیانوس خواهد رسید و "زبد"ها را بکناری خواهد زد و بنفع ناس در ارض موعود بقاء خواهد یافت و از زمستان طبقات به بهار جامعه قسط توحیدی گذر خواهد کرد و دریایان از میان این دو جریان حاکم بر شرق و غرب جهان و این دو جریان قهقراء و سازش حاکم بر جامعه، صلاحیت و شایستگی حمل اسم و رسم "راه سوم" را بر خود و در خویش داراست؟

مدتها بود که ما، بدین پاسخ دست یافته بودیم که، بی تردید این تنها و تنها راه معلم انقلابات آینده، یعنی راه شریعتی، راه مبارزه آگاهیبخش ضد استحماری برای روشنفکر و توده هاست!

لیکن نکتہء اساسی تری کہ میبایست برآن تاکید گردد ، این است کہ این راه سوم بلحاظ سیاسی ، و در تقسیم بندی جریانات موجود ، چہ مذہبی و چہ غیر مذہبی ، یعنی خطنخست ، جریانات کهن غیر اصیل و ابن الوقت ارتجاع ، لیبرالیسم ، رویزیونیسم ، سہ جہانیہا و بین الملل چہارمیہا . سپس خط دوم جریانات مرقی مذہبی و حامل باری از شہادتہا و مقاومتہا و عمدتاً مجاہدان و فدائیان " السابقون " و سوم جریانات مدعی خط سوم ، کہ با ذہنی گرائی و ضدگرائی ، خود را مبارز و رزمندہ و فرق گذارندہ حق و باطل ، مینامند ، و علیرغم کوششہا گہگاہ صادقانہ ، نا موفق بودہ اند و میباید بہ جریان سوم راستین جذب گردند تا دژی از اتحاد و عمل بسازند .

و چہارم " راه شریعتی " ، بعنوان خط نہائی و مشی سیاسی غائی ما و تشکلی کہ پی آنرا میگیرد و مسیرش را تداوم میبخشد و جریانش را متشکل میسازد .

مراسمی کہ در منزل شہید شریعتی برگزار شد از اینرو اہمیت دارد کہ ، ضعفہای جریانات حاکم را بر می شمارد و مسئلہ نہائی یعنی " راه سوم " را بصورت سؤال طرح مینماید و از فریاد درگلوپنہان مادران و پدران شہدای انقلاب ، واز رنجہای تودہہای مستضعف ایران ، پردہ بر میگیرد و عریان و صمیمی و صادقانہ و شجاعانہ خطرات عمدہای را کہ انقلاب درخون تپیدہ ما را تہدید مینماید ، معرفی میکند ، و در پایان اولیاء ، اللہ و اعداء اللہ را کہ بہ تعبیر امام علی ، یکی " ضیائہم فیہا الیقین دلیلہم سمت الہدی " و دیگری " فدائہم فیہا الضلال و دلیلہم العمی " ، باز میشناساند .

والسلام علی من اتبع الہدی

۱۴ - آذر - ۵۹

دوستاناران کانون ابلاغ اندیشہہای شریعتی

استاد علی تهرانی

بسمه تعالی

بنده خسته ام ، البته خستگی برای ما نباید باشد و از جهت بدن خستگی اهمیت ندارد ولی در اثر نادرستی ها و فشارهایی که انسان باید امروز از کسانی که توقع نداشت و احتمالش را هم نمیداد ببیند ، روح انسان را تحت فشار قرار میدهد و با توجه به اینکه روح من الان متالم است از این جهت است ، والا خستگی های دیگر مهم نیست خدا رحمت کند مرحوم دکتر شریعتی را که نابغهء زمانش بود و معلم و بنده خیال میکنم که هنوز کسانی که دیدم دربارهء ایشان چیزی نوشته اند خوب هم نوشته اند اما هنوز هم گمان نمیکنم به عمق روش و بینش و طریق او احاطه پیدا کرده باشد ، صد صد نه ۸۰٪ ممکن است اما بنظر من زود است من در همان دستخطی که برای چهلیم ایشان از من گرفتند نوشتم که به این زودی ها معلوم نمیشود که شهادت ایشان چه فاجعه ای بوده است برای جهان تشیع محمدی علوی ، در آینده معلوم میشود ، یکمقداری حالا معلوم شده ولی در آینده باز بیشتر روشن خواهد شد ایشان به من عنایت داشتند با اینکه بهیچوجه ملاقاتی بین ما نبود تنها بنده نوشته های ایشان را مطالعه میکردم و ایشان هم گاهی عنایت داشتند افرادی که

آمدند نقل میکردند که ایشان نسبت به کتابهای ما نظر لطف داشته‌اند ولی بنده خودم را قابل نمیدانم ایشان نظرش خیلی عالی است خیلی دقت دارد قولش را ما می‌گوییم، هنوز هم باید بیشتر در آن فکر بشود واللّه من در خودم آن تعریفاتی که ایشان کرده‌اند نمی‌بینم خدا ایشاء الله درجات ایشان را عالی کند بحثی که می‌خواهم بکنم، مقدمه‌ای اول عرض میکنم بعد می‌خواهم ببینم آنچه من فهمیدم از روش دکتر، که دکتر در چه صراطی بوده و می‌خواسته باشما جوانها کار کند و فکر شما جوانها را چه جور به حرکت در بیاورد و به چه نحوی و به چه جهتی حرکت بدهد.

آنرا انشاء الله عرض میکنم مقدمه‌ایست که در طول تاریخ خصوصا در شرق ما می‌بینیم که انقلاباتی که با خون جگر ملت‌ها انجام داده‌اند، زمانی نگذشت که کسانی که خودشان را در این انقلاب جازده بودند و به اصطلاح، فرزندان نا خلف انقلاب بودند (نا مشروع) بر انقلاب غلبه کردند و به ارتجاع برش گردانند حتی انقلاب اصیل اسلامی که نبی اکرم شما دیدید بعد از نبی اکرم ارتجاع برگشت و لذا روایات متعدده، یعنی تاریخ حکم میکند (روایت مدرک تاریخی ذکر میکند). ارتد الناس بعد الرسول الله برگشتند یعنی مرتجع شدند رجعت کردند به همان مراسم جاهلیت، همان روش گذشته. چرا اینطور شد؟ این پدیده تاریخی از کجاست؟ علتش چیست؟ آنچه به نظر من رسیده و من استنباط میکنم از نوشته‌های دکتر هم استفاده کردم و استفاده میشود. اینست که، علت العلل در طول تاریخ خصوصا شرق، قهرمان پرستی و فردگرایی است. در این تحولات و انقلابات تنها فرد را میشناختند و حال آنکه قدرت اینها را قدرت خودشان و اراده خودشان بوجود آورد. اما به خاطر اینکه شناخت کامل از خودشان و از اجتماعشان و از انقلابشان نداشتند و تنها میدیدند هر وقت مثلا آن رهبر دستور میدهد حرکتی درست میشود می- دیدند آن زنجیر دست اوست و تنها او را میشناختند در زمان نبی اکرم پیغمبر را میدیدند در تمام فتوحات در تمام حرکات پیغمبر را میشناختند و انقلاب را که مکتب باشد.

کتاب انقلاب را که قرآن باشد و مکتب قرآن را نمی‌شناختند، محموله پیغمبر را نمی‌دیدند، خود پیغمبر را می‌دیدند، نمی‌دیدند که محموله پیغمبر آن تعلیمات پیغمبر است و آن مکتب پیغمبر است که منجر به این پیروزی شده و از این مرحله عقب افتاده به مرحله پیشرفته‌تری انتقال پیدا کردند، این را در نمی‌یافتند چون شخص رادیده بودند، فرد رادیده بودند. انقلاب گر حقیقتی رادیده بودند و در تمام انقلابات فرصت طلب‌هایی هم شرکت می‌کردند، یا خیلی شامه‌شان قوی بود، بوی پیروزی را از اول می‌شنیدند و از اوایل داخل می‌شدند و خودشان را داخل می‌کردند، در انقلابیون و اطراف انقلاب و کرد آن رهبر انقلاب را می‌گرفتند یا در آخر (اگر شامه‌شان ضعیف‌تر بود در اواخر می‌پیوستند و در واقع اینها خودشان را وارث انقلاب می‌خواستند، قانم داد کنند، اینها می‌خواستند از انقلاب، ثمره انقلاب را ببرند می‌خواستند نتیجه‌اش که ریاست‌هاست و سلطه‌گری‌هاست، بدستشان بیاید، خلاصه قدرت می‌خواستند، نه ارباب اینکه اعتقاد به انقلاب داشتند، اعتقاد به انقلاب نداشتند، چون مردم هم فقط رهبر را شناخته بودند، نه محموله رهبر را، این فرد که رفت دیگر کسی را نمی‌بیند دیگر خدمت شما عرض بشود چون محموله را ندیدند انقلاب را در این فرد میدانستند، اگر می‌فهمیدند انقلاب مال مکتب‌است، انقلاب مال محموله است، بی محموله می‌رفتند، بی مکتب می‌رفتند و میدیدند که این محموله پیش علی، مولا علی است مثلاً، پیش آن فرد در واقع فرزند خلال زاده انقلاب است. محموله پیش مولا علی است اما چون محموله نبود شناخت مکتب نبود کیج بودند و قهراً تزویر می‌توانست این‌ها را جهت بدهد و می‌توانست اینها را جمع کند و تزویر اینها را جمع می‌کرد. لذا امکان تشکیل سقیفه بنی ساعده بود و تشکیل میشد و فرزندان حرام زاده و ناخلف انقلاب بر انقلاب پیروز میشدند و چیزی از انقلاب دیگر باقی نمی‌گذاشتند لذا حضرت امیرالمومنین که در زمان خلافتش، سر منبر کوفه‌است، که می‌باید، به هر طریقی این حکومت به او منتقل می‌شود.

لذا حضرت علی میفرماید، اگر حکومت آنوقت دست من میآمد می توانستم، الان دیگر کاری از دست من برنمیآید. دیگر اختلاف افتاد، با اختلاف کاری نمیشود کرد دیگر اطاعت من نمیشود، کسی که اطاعتش نمیشود نمیتواند امر کند. حالا اگر مسئله گوی باشم، یاور باشم، مثل زمان خلفای ثلاثه که مسئله گو بودم و یاور بودم این بهتر است تا امارت و ریاست بدست بگیرم. چون این ریاست من بی خاصیت است. در زمان پیغمبر بخاطر کوتاهی عمر نبی اکرم شما شناختید مکتب را، تنها پیامبر بود محموله شناس نبودید، آن مقداری راهم که شناخته بودید از دست رفت. فراموش کردید. حالا که شما مکتب شناس نیستید، وقتی که انقلاب شناس نباشید بر فرض من یک آدم انقلابی، کاری نمیتواند بکند هرچه بگویم گوش نمیکنند. توانقلابی باید باشی، تو باید مکتب شناس باشی. آن یک ذره هم که میدانستی در زمان پیغمبر یادت رفته حالا آن یک ذره اگر یادت بود، من بلافاصله رهبرت میشدم میتوانستم آن را تکامل بدهم، اما حالا دیگر نمیتوانم. ببینید علت العلل، عدم شناخت مکتب است. افرادی که این افراد تحت رهبری آن فرد انقلابی حقیقی قرار گرفتند، او را شناختند. این همه داد میزنند، ائمه ما، از حضرت امیر المومنین روایت است نظر

مکتب را نگاه کنید، مکتب دار را نگاه نکنید. اینجا یک گریزی بزنم به کلمات دکتر، ایشان میفرمایند "انتم سبل الله" ائمه راه هستند، ایشان میفرمایند: اگر بخواهید به تهران بروید یا به مشهد، آیا خود راه را زینت میکند، مینشیند در راه شروع میکند به دیوار چیدن و زینت کردن، و تزئینات و دکور راه درست کردن؟ یا اینکه، راه را میگیرید و میروید تا به مشهد برسید. ائمه را باید راه قرار دهید. اگر نبی اکرم راه خدا میدیدند و آنچه میشناختند مکتبی بود که مکتب انقلاب اسلامی است که از جانب خداست و نبی اکرم را تنها میدیدند میرفتند سراغ حضرت مولا علی و سراغ خلفای بعدی نبی اکرم نمیرفتند سراغ آن دیگران، ما

تنها چاره‌مان همین است که مردم را راه‌شناس بکنیم، مردم را مکتب‌شناس بکنیم، مردم را از قهرمان پروری، قهرمان پرستی و فردگرایی دورشان بکنیم و قهرمانان را راه بدانیم و به هیچ‌وجه جنبه طاغوتی، جنبه شخصی، به آن ندهیم. و این واقعا در بین شرقی‌ها هنوز نشده است. کمی توضیح دهم این مطلب را مارکس و انگلس و فلاسفه پیرو مارکس به این اشتباه دچار شدند. مارکس همچنان که دکتر فرمودند چند وجهه دارد. وجهه فلسفی دارد که شاگرد هگل بود، و وجهه اقتصادی دارد که به کمک آن مدیر اقتصاد که صاحب شرکت‌های انگلیسی بود که انگلس باشد دریافت کرده بود که چهره حزبی دارد این بخاطر چیست؟ بخاطر چیست؟ بخاطر اینکه زودتر انقلابات کارگری تحقق پیدا کند آمده نقش ابزار تولید را، نیروی تولید روابط تولیدی را معرفی کرده، نقش ابزار تولید را به جامعه معرفی کرده و نقش نیروی تولید را به جامعه معرفی کرده که مثلاً وقتی این نیروی تولید به حد یا به نصاب آن بورژوازی صنعتی برسد و منتقل به کارتل و تراست‌ها و آن انحصارات بین‌المللی برسد آن دیگر حرکت تکاملی کارش تمام است، حرکت تکاملی تحقق میابد و در آن پروسه و مرحله انقلاب میشود و نظام سوسیالیستی روی کار می‌آید. نگاه نکرده اما غفلت کرد و از وقتی که نظام سوسیالیستی می‌آید آیا روابط تولیدی، در چنگ چه کسی می‌افتد، آیا روابط تولیدی که بعد از این مرحله تحقق پیدا میکند، این روابط تولیدی دست خود آن تولید کنندگان و کارگرها و زارعین می‌آید یا نه، اصلاً طرح طبع قضیه اینطور است که اگر اینطور هم باشد، یا دست یک عده‌ای دیگر می‌آید که دیگر اسمشان بورژوازیست بلکه بوروکرات است. اسمشان همان رئوسای حزبی و مدیرها و این حرف‌هاست باری متوجه نشد، غفلت کرد، تنها این نقش انقلاب را حرکت انقلاب را تحقق انقلاب را آمده مبتنی کرده بر تکامل ابزار تولید و تحول نیروی تولید و روش تولید. یک‌نامه تاریخی هم انگلس دارد، انگلس بعد از مارکس حیات داشت، انگلس نامه‌ای مینویسد یادم نیست به چه کسی مینو-

رسد او انقلاب اکتبر را دیده است، نامه عربی است بنده ترجمه میکنم، به یکی از فلاسفه مینویسد من و مارکس نتوانستیم بخاطر اینکه میخواستیم چرخ حرکت تاریخ در این مرحله که چرخش حرکت تاریخی سریع باشد و کارگراها با قدرت بیشتری حرکت کنند و خلاصه حرکت تکاملی بحساب برسد که انفجار بشود، انقلاب بشود، نقشهای اموردیگر را در نظامات اجتماعی اقتصادی در نظر نگرفتیم، نتوانستیم بررسی کنیم و تنها تاکید کردیم به نقش اقتصادی و تاکید کردیم به نقش روش تولید دارد، و:

وسيعه الذالك على الغى وعلى مارکس (گناهی برگردن من مارکس است) که چنین تسامحی کردیم و اشتباهی، در این مکتب نگاه نکرده که باز در اینجا قهرمان میآید توی کار و فرد توی کار میآید اینطور نیست که ملت اگر کارتلها و تر است ها به گور تاریخ رفتند مردم قدرت شناخت داشته باشند طوریکه زیر بار نظر اینها نروند بعبارت روشن تر آن نظام طبقاتی به آن شکل که از میان رفت بیگ نظام باز طبقاتی به شکل دیگر تن ندهند (بنظر من طبقاتی) شناخت انقلاب، شناخت مکتب اراء داده شده طوری نیست که مردم انقلاب را بشناسند و فساد موجود و ناسائیهای موجود و ارتجاع را بشناسند و مبتلا شوند باید اول شناخت داشته باشند، همانطوریکه در کشورهایی مثل کشورهای اسلامی، قهرمان انقلاب را و بهیچوجه هیچ چیز غیر از او نیست میشناسند و هر چه او بگوید کور کورانه عمل میکنند و قهرا اگر دیگران هم آمدند و بدون بینش پیروی میکنند قهرا به ارتجاع بر میگردند و همان نظام قبلی به شکل دیگری بر آنها تحمیل میشود.

اینها به خاطر اینست که اصل مکتب نارسا است، بخاطر عدم شناخت انقلاب در این مکتب هم و این مبتنی نیست بر همین مکاتب مذهبی یا غیر مذهبی، که غیر مارکس اراء داده به خود مکتب مارکس هم همین اشکال هست خود انگلس هم متوجه بوده. وقتی دکتر میگوید که اینرا که میگویند یکی از اصول چهارگانه نظام مرحله سوسیالیسم - مارکسیسم

همان نفی طبقات است، دکتر میفرماید که درست است طبقات گذشته نفی شده و دیگر ما نمیبینیم طبقه برده و صاحب برده را و طبقه زمیندار و کشاورز و نمیبینیم طبقه بورژوا و پرولتر را اما طبقه مستکبر و مستضعف هست. همان عده ای که در راس کار هستند مسلطند بر تمام روابط تولیدی و قدرت آنها از کارتل ها و تر است ها بیشتر است طوریکه که دیدید چند سال پیش نقل کرد باز اگر یادتان باشد در انگلستان چند سال پیش معلوم شده بود عشرتکده ای که برای سران دولت انگلستان بود همان وکیل ها و گردن کلفت ها و لردها شان چند نفر بعد از آنکه هویدا شد استعفا کردند اما سال بعد کسی از بزرگان انگلستان رفته بود مسکو و به چنین عشرتکده ای در آنجا برخورد کرده بود که چندین برابر آن بود و در سال چندین میلیون دلار مصرف داشته و رفت این را لوداد که در بین سران نظام شوروی عشرتکده ای است که در سال اینقدر خرج دارد، اما او قوی تر است این طبقه بوروکرات ها و روسای حزب قدرتش از کارتل تراست ها و لردها چون اینها میتوانند توجیه کنند و به گرده مردم بگذارند باز در روزنامه پراودا ارگان در جواب نوشته شد: درست است چنین عشرتکده ای هست اما چون سران حزب در روز مشغول کار و تنظیم امور مردم هستند در شب اگر یک فرصتی نداشته باشند و چنین تفریحاتی نداشته باشند برای مردم نمیتوانند کار بکنند! این لازم است که باشد دیدید که توجیه اسمش را میگذارد، دیکتاتوری پرولتاریا و کارگری، اما کارگرهای بیچاره در آن قعر معدنها کارخانه ها که دستش میروید و پایش میروید و معدن بالای سرش میآید و آنقدر سرش میآید و آنقدر میخورد که فردا بتواند کار کند و آن گردن کلفت ها مسلطند به تمام مقدرات آنها و اسمشان هم مالک نیست، بورژوا نیست، اسمشان را انحصارگر نمیگذارند بلکه اسمشان را میگذارند خدمتگزار مردم و نماینده کارگرها. اسم عوض میشود مکتب را مارکس متوجه نشده این مقدمه ای است که عرض کردم این درست نیست که ببینیم چه چیزی ما را زودتر پیروز میکند. چه چیزی این

مرحله انقلاب را وجهش را محقق میکند. باید نگاه کنیم چه روشی، چه راهی را ما انتخاب کنیم. انقلاب ما تحقق پیدا میکند ولی واقعا تحقق پیدا کند نه این که شکل عوض شود تنها به اسم دل خوش نکنیم تا در ذهن این معنا نباشد که مراد آن نحوه حرکت انقلابی است که در مکتب مارکس است چون او میبیند که بر میگردد به ارتجاع و اسم عوض میشود و برای تغییر اسم اینهمه پرداختند! و می بینید تصفیه هایی که در زمان استالین شد، آن جنایاتی که حالا هم میشود در زندان های شوروی، تمام برای اینست که مکتب غلط بوده.

در مورد ما مکتب درست است ولی شناختمان از مکتب غلط بوده، فرق نمیکند، چه مکتب غلط باشد، و چه شناخت از مکتب غلط باشد شناخت ما از مکتب غلط است، پس ما باید چکار کنیم؟ آن مهم است چه باید کرد. (این چه باید کرد را بخوانید.)

بعضی میگویند برنامه هست، اما عمل نیست، من میگویم از اصل تئوریش معلوم نیست. واقعا تئوری هنوز معلوم نیست ما باید به ملتمان تئوری انقلاب، تئوری مکتب را اول عرضه کنیم و آنها را انقلاب شناس کنیم، در فکر این نباشیم که مثل خم رنگری پارچه راز و دزد بنیم و در بیاوریم و زود شکل عوض بشود، اسم عوض بشود اسمش طاغوت بود، بشود یا قوت، چه اثری دارد؟ اسمش مثلا چه مربوط به شاه باشد و چه مربوط به چه باشد. چه اثری دارد؟ تغییر اسم که واقعیت را تغییر نمیدهد. همان ارتجاع است به شکل دیگر همان نظام است به شکل دیگر. پس نقص مکتب ما به اینست که در آن تمام جهاتی که در یک نظام اجتماعی موثر است. ملاحظه نشده، تنها نقش و تولید ملاحظه شده و متوجه نیست که ممکن است روش تولید تغییر بکند و در عین حال همان روابط گذشته به اسم دیگر، نه به آن اسم، برقرار شود و فاجعه آمیزتر هم بشود. ما مکتبمان درست است، اما دریافت نشده مکتب ما، در مرحله تئوریش هم گیریم. نه در مرحله پیاده کردنش. ملت مادر شناخت تئوری گیر است و قهرا هم میدانید اول الذکر، آخر العمل اول شناخت می خواهد، بعد پیاده کردن می خواهد. پس ما باید بکوشیم.....

من واللہ قبل از پیروزی من . . . اما خوب میدانم که در آری اینچنین
 شد برادر، من تذکر دادم که دخالت کردند والا ما طبعاً حرکت میکردیم
 من در صحبت‌هایم در منبر‌هایم میگفتم، الان هم میگویم، شعار درست
 نیست، میگفتم شعاری بار نیاییم، اصلاً شعائر اللہ مطلب دیگری است
 که ظاهراً پیروز شرح دادم که چیست حالا مادر صد شرح شعائر نیستیم،
 شعاری که همان مکتب ماست، همان مکتب حزبی باشد هر جا که شعار آمد،
 حزب آمد، گروه آمد، شعاری نباید کار کنیم، ما باید درس بگیریم باید
 علمی - عقلانی کنیم مجتمع خودمان را، اول تئوری مکتب را بدیم، کار
 بکنیم، تئوریش را بدیم و بعد این تئوری را در سطح وسیع منتقل کنیم که
 شناخت از مکتب باشد، شناخت از انقلاب باشد، شناخت از فرد، شعار
 تنها مردم را به طرف فرد میبرد، علی فلان، غلط است، علی بزنید
 هم توی سرش نگذارید طاغوت باشد، اصلاً اعتنائی هم به او نکنید، اگر
 حرف درستی میزند، وظیفه اوست، اگر حرکت سالمی میکند وظیفه اوست
 اجرا والی اللہ که برای خدا کرده اگر برای ریاست کرده،
 پدرش را در بیاورید، بکوبیدش؛ چرا؟ به جهت اینکه در آینده پدرمان
 را در میاورد و بر سر تان سوار میشود، نباید اینکار را کرد. بنده از اول در
 دشمن، حتی در تبعیدگاه‌هایم، در ۱۷ شهریور که من تبعید بودم، در
 همان سقز، آمدم کرمانشاه، خواستم . . . من همانوقت به مردم میگفتم،
 هر جا که من صحبت میکردم در مشهد بحث من، بحث انقلاب چیست،
 مکتب چیست و چطور میشود که این مقاصد مرتفع شود و مصالحی پشتر بیاید، به
 هیچوجه شعار نیست، البته از نوع شعارها جلو میگرفتم بعضی شعارها که ممکن
 نبود از اختیار من خارج بود، پس نکنید نه خودتان شعاری بار بیایید و
 نه کاری کنید که دیگران، بله میدانم اگر شما خوب شعار بدهید جمعیت تا
 زیاد میشود می‌آیند طرف شما، بله شعار جلوه میدهد شمارا و اما آیا اثری
 دارد؟ نتیجه‌ای برای شما دارد؟ یا شما دوباره مبتلا میشوید به گذشته، شما
 دوباره، بله، چند نفر از بینشان ریاست پیدا کند آتش و آجیل پیدا کند،
 چه اثری برای هدف دارد لذا مکتب را باید بشناسیم، چه باید

کردن تئوری مکتب را بشناسید. مکتب را منتقل کنید. فرق اسلام محمدی و علوی با اسلام صفوی همین است: اسلام صفوی شعارست و مبینیم به اسم شعار اسلام چه ظلمهایی در تاریخ حکومت کردند و چه فجایی در طول مدت این سلسله روی داد، این ملت واقعا... بنده با آن مقداری که با این مردم تماس گرفتم اکثریتشان دارای قریحه های درست و انسانهایی هستند که اگر واقعا به آنها تعلیمات صحیح داده شود، میگردند و اینست که ما حسینیہ ارشاد مرحوم دکتر علی شریعتی را می بینیم که با آن همه سمپاشی هایی که میشد.

با اقبال روبرو میشد. این دلالت بر خوبی مردم ما دارد. اما ما بد بار میآوریم، ما بد انتقال میدهیم مطالب را به مردم. پس اگر بخواهیم به ثمره و نتیجه برسیم. نه اینکه شخصیت درست کنیم، نه اینکه فکر گروهی باشیم. درست است عرض کردم، اگر شعاری گفتیم، ممکن است زودتر اسم انقلابمان تحقق پیدا کند و ریاست پیدا کنیم. کار دستان بیایو، جمعیتان انبوه بشود اما در پایان نتیجه ندارد، نتیجه اش همان اسلام صفوی است اما اگر نه، فرهنگ میدهیم ماتئوری صحیح دریافت کنیم از اسلام و درست منتقل کنیم، مردم را مکتبی بار میآوریم. مردم را جوری کنیم که مآقال را بشناسند، گرایش به مآقال داشته باشند نه به منقال، نه به فرد، اسم درکار نباشد، آنوقت است که دیگر این فاجعه تاریخی که غلبه کردن فرزند ناخلف و حرامزاده انقلاب به انقلاب است روی نمیدهد.

لذا من در آن کتاب "ای انسان ستم و تفرقه را میپذیر" گفته ام که بر حسب درک مکتب، حالا مکتب هر چه میخواهد باشد، صحبت مکتبی که نقص دارد نیست، مکتبی اگر نقص داشته باشد باز مبتلا میشویم، اما اگر نقص نداشته باشد و مردم مکتب شناس باشند دیگر این فاجعه تاریخی از میان میرود لذا بینش به اندازه گسترش درک انقلابی میان یک مجتمعی، مجتمعی توانسته انقلابش را حفظ کند. حالا پنجاه درصد، ۴۰٪ و ۶۰٪، و ۹۰٪ البته صد درصد سراغ ندارم، امید است حضرت امام زمان ظهور کند. صد درصد انقلابات کشورها و هر چه شناخت به مکتب وسیعتر بوده و در درجه بالاتری بوده، بهتر توانسته اند، انقلابشان را حفظ کنند

انقلاب کبیرفرانسه دیگر پشتش انقلابی لازم نیامد، و از آزادی‌هایشان که بدستشان رسید حمایت کردند و نگهداری کردند و در دستشان هم هست. نمیگویم، عرض کردم ممکن است نقص در اصل مکتب باشد یا شناخت صددردن نرسیده باشد. که یقیناً نرسیده، اما به آن مقدار و به اندازه، درصد صحت مکتب و به درصد نشر این مکتب و تعلیم عمومی این مکتب است، در آن جامعه توانسته اند، انقلابشان هرچه هست سوسیالیستی یا دموکراسی آنرا حفظ بکنند.

والسلام

آقای لاهوئی

بسم الله الرحمن الرحيم

رب! شرح لی صدری ویسلی امری وحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی
بمناسبت تصادف ایام باحرکت صاحبان پیام، بعد از شهادت،
چند جمله کوتاهی در همین چند آیه که بعنوان مطلع سخن که غالباً یا
گاهگاهی سخنوران این چند آیه را میخوانند، برادران و خواهران که
در یکی از خانه های بزرگ عقیدتی خودشان جمع شده اند، برای
اینکه خدا کمک بکند، من یک پرده کوچکی از کنار این آیات بردارم،
نثار روان مرحوم دکتر فاتحه بخوانید.

یکی از پیامبران خدا، حضرت موسی است، داستان نبوت
حضرت موسی را خداوند بیشتر از داستانهای دیگر در قرآن آورده است.
بدیهی است که نه یک آیه ای، نه یک شرح داستانی، نه یک جمله ای، حتی
یک کلمه تکراری، برای اینکه کتاب پر شود نبوده، اینکه شرح داستان موسی
در قرآن بیشتر از پیامبران دیگر آمده، بنده یکی از تعبیر و تفاسیر و تاویل
- هائی که فکر میکنم مجازم که بگویم اینست که داستان حضرت موسی

بیشترین تکرار تاریخی را در بر دارد. . حتی داستان پیامبر بالینکه سرگذشت نبوت اوست در قرآن به اندازه داستان حضرت موسی ساده یکی از جریاناتی که در مورد همین پیامبر با پیغمبران دیگر فرق میکند. ابتدای نبوت اوست، هیچیک از پیامبران در پذیرفتن نبوت با خداوند، با اصطلاح مابرای نپذیرفتن مسئولیت عذر نیاوردند. اما این داستان حضرت موسی کمی با دیگر داستانهای نبوت فرق میکند، بعد از اینکه یقین کرد که کلام حق است، خود یقین کردن که این کلام حق است. از این جمله باید این استفاده را امت اسلامی بکنند که در اتخاذ روش و راه باید صاحب برهان باشند و صاحب یقین باشند.

و عبد ربك حتی یا تیک الیقین، میگویند یکی از تفاسیر این آیه این که ظاهرش اینست که خدا را عبادت کن، اینست که عبادت بکن تا حاصل عبادت، یقین تو باشد و معنیش این نیست که وقتی که یقین کردی، دیگر عبادت نمیخواهی، عبادت برای یقین حاصل شدن است که آدم راه را ادامه بدهد و مشکلات در آن تردید ایجاد نکند.

یقین هم همینطوری حاصل نمیشود. همینطور آدم نمیشود یک دفعه ۱۸۰ درجه یا ۸۰ درجه تغییر بکند. امکان ندارد چنین چیزی. آن هم انسان این پیامبر یعنی موسی یقین دارد که این کلام حق است اما در مقابل مشکلی که در جامعه میبیند، خودش را ناتوان میبیند از اجرای این فرمان خداوند، برای اولین بار یک موجود را به نقل قرآن میبینم که یک پستی میخواهد باو بدهند، میگوید من نمیتوانم، تا بحال در تاریخ سابقه ندارد که بیک آدمی پیشنهاد بکنند، مثلاً میگویند توبیا نخست وزیر بشو. بگوید، نه، من این پست را نمیتوانم اداره بکنم. یا مثلاً بگویند بیا امام جمعه بشو، شما تا بحال شنیدید که یک آقای را امام احضار کرده باشد، بگوید من شمارا برای امام جمعه مثلاً ابرقو میخواهم انتخاب بکنم، او بگوید که نه، قربان، امام جمعه دارای این شرایط باید باشد، من این شرایط را در خود نمی بینم، جناب موسی این حالت را داشت، مشکل

اجرای فرمان، او را وادار کرده بود که اگر بشود خدا را منصرف بکند،
اوضاعش را یکی پس از دیگری بخدا گفت، یکبار به خدا گفت که من در
این شهر، قرار است مسئولیت بپذیرم، سابقه خوبی ندارم.

انسی قتلت منهم نفسا فاخاف ان يقتلو، من قبل از این
مرحله، فرزند خواندهٔ فرعون بودم، بین قبطی و اسرائیلی دعوا شد،
بهر حال ما یکی را حق تشخیص دادیم. جناب موسی گفت، خداوند اگر
از این مشکل مرا برهانی من یک قرار باتو میگذارم فلن الون الظهیر بالمجرمین
من از این به بعد دیگر هرگز حامی و مددکار مجرم نمیشوم، بعد هم نجات
پیدا کرد. خیلی عذر آوردتادید که خداوند نمی پذیرد، باید بپذیرد
چندتا درخواست از خدا کرد، میخواهد جامعه‌ای را رهبری کند، میخواهد
هد مسئولیت جامعه‌ای را بپذیرد، بهترین عبارت همان عبارت است،
کلکم راع، همه‌تان مسئولید، حالا که میخواهد مسئولیت بپذیرد از
چندتا صفت باید برخوردار باشد. یکی اینکه باید شرح صدر داشته
باشد، زود عصبانی نشود، از کوره درنرود، درمقابل حوادث که قرار
میگیرد برد باری از خودش نشان بدهد به پیامبر میگوید.

ولو كنت فضا غليظ القلب لن فضا من حولك، اگر درست حرف
بزنی اگر در نگاه توهم درستی باشد. اگر متکبرانه نگاه بکنی، فض
باشی، غلیظ القلب باشی، مردم دور تو جمع نمیشوند. اگر کسی بخواد
مسئولیتی را بپذیرد، در درجهٔ اول باید به خودش رجوع بکند، باید
شرح صدر داشته باشد که تحمل کند.

این را نمیتوانم انکار کنیم، ما بسیاری از اینها را که ادارهٔ مملکت را
به عهده گرفتند را شایسته برای ادارهٔ مملکت نمیدانیم و معنی اش این نیست
که ما از آنها شایسته تریم، گرچه یقینا ما از آنها شایسته تریم! اینرا
شک ندارم من.

شما هیچ میدانید که چقدر خسارت باین انقلاب بزرگ وارد شده
الان ناشیانه، هرچه بخواید اسمش را بگذارید میگویند میخواهیم انقلا -

بمان را صادر کنیم ، خیال میکنند که انقلاب بچه است که صادر بکنند
چهار می خواهید صادر بکنید ، اگر قسمتهای اقتصادیش را می خواهید
صادر کنید ، قبل از اینکه بخواهیم صادر کنیم چه جور دنیا مارا شناخت .
دروغ نگوئیم ، بیکدیگر مارا دولتها محکوم میکنند ؛ ولی ملت ها هوادار ما
هستند ! ملتها که هیچ چیز نمیدانند ، ملت ها دیگر بیش از ملت ما
هوادار نیستند که !!! همین ملت که اینجا انقلاب کردند و در دو سال
پیش راهپیمائی کردند ، اینجا ، الان چقدر هوادار شما هستند : ببینید ،
خواهر ، برادر ، فاجعه است واقعا که یک انقلابی ، مردم با امیدی آن
جور فداکاری کردند که واقعا در تاریخ بی نظیر است ، مردمی میلیون
میلیون به خیابان بریزند به امیدی ، امروز می بینند چیزی عایدشان
نشده ، نه اخلاقشان عوض شده که خودشان را در کنار اخلاق اسلامی آرام
بکنند و نه زندگی به چهره شان لبخند زده که بگویند بهر حال فرق آن
دفعه با این دفعه اینطوری است و آن حکومت با این حکومت این فرقه را دارد
خوب چه باید کرد . یعنی بنشینیم و آنها را محکوم کنیم کافی است ؟
خوب محکوم کردن مثل خراب کردن است کاری ندارد ، چکار بکنیم که
آنها دارند خراب میکنند مادر خرابی شرکت نکنیم ، تمام سخن همینجا
می آید که آنها که دارند خراب میکنند و بیرحمانه خراب میکنند دارند می
تازند ما بیائیم از درونمان آباد کنیم .

عیب دیگران را گفتن هم خیلی راحب است . ما الان می بینیم
انقلابمان از ۴ جهت و ۶ جهت به خطر افتاده ، اینکه صاحبان قدرت مثل
اینکه دارند اسیر قدرت میشوند ، مثل اینکه ندیده میگیرند ، مثل اینکه
خلاف میگویند ، خوب زمین برویم ، آسمان برویم ، بهر حال اگر حجت
امامان باشد که هست بهر حال یک راه سومی بسوی او هست . چقدر آدم
باید مزورانه خودش را پیش امام رشیدی که همه چیز را با تردید مینگرد ،
چقدر باید اینها بد باشند که در مقابل چنین شخصیتی که سیا هم نتوانست

گوش بزند، تمام سیاست جهانی نتوانست او را فریب بدهد، اینها
یکجور خودشان را معرفی کردند که گویی مرغان بهشتی اند. (چه تعجب
ابهام داری بودا)، آخر مگر چقدر میشود اتهام زد، چطور میشود آدم
هم بخدا اعتقاد داشته باشد و هم اینقدر زبان بی باکی داشته
باشد.

برادر سید احمد خمینی

بسم الله الرحمن الرحيم

اول سلام به خواهران و برادران

میدانید من سخنران نیستم و سخنرانی هم بلد نیستم خیلی معمولی حرف میزنم و ممکن است یک مبتدائی بگم و بعد وسطش خبرش نیاید و یا اگر هم بیاید اون آخرها بیاید با وجود برادر عزیزمان و مهمان عالیقدرمان آقای تهرانی و برادر عزیزمان دیگرمان آقای لاهوتی جاندارد من حرف بزنم. علاوه بر اینکه به مناسبتی من پسر امام، ممکن است یک سری چیزهایی بگویم و بعد تفاسیر مختلف بشود من هم مقدر دوست داشتم بیایم و خواهران و برادرانیکه اینجا جمع هستند ببینم و باز یاد مرحوم استاد خودمان آقای دکتر شریعتی را گرامی بداریم. یادم هست اولین باری که من ایشان را دیدم آقای علی بابائی هم بودند مثل اینکه آقای رضائی هم نیز بودند. الان اسمشان یادم نیست منزل که بود یا کجا بود، نزدیکیهای شیران بود. بله آن موقع صحبت راجع به ایز موضوع صحبت شد که آیا آن مسائلی را که گیهان آن موقع نوشته بود، آقای دکتر آنها را زده بود یا نه؟ (علی بابائی: منزل آقای مانیان را میفرمائید)، حاج احمد آقا بله، منزل آقای مانیان بودیم. (علی بابائی: آقای دکتر بهشتی آن مسائل را گفتند) حاج احمد بله به آقای دکتر بهشتی گفتند که بگو (خنده حضار)

اگر اشتباه نکنم والا در آن موقع ما اولین گروهی بودیم که قضیه را شنیدیم و به اروپا رساندیم اعلامیه‌ای بود که حوزه علمی قم داد. یاد من نیست که برادران آن را دیدند؟ شاید آقای علی بابائی دیده باشند که شنیدیم این جریان تکذیب شد. واز ایشان سؤال شد، ایشان هم در آنجا از اینکه یک همچنین سئوالی شد، تعجب کردند و عبارتشان هم این بود که من تعجبم از این سؤال بیشتر از وقتی است که مقالات خودم را در کیهان دیدم و همه چیز همین بود. بعد من خیلی مخفیانه یکی دو جلسه با ایشان تماس گرفتم و از ایشان قول گرفتم که به کسی نگویم!! و با اینکه ممکن بود از نظر دستگاه اشکال پیدا کند. یک سری چیزهایی هم آنجا مطرح شد.

خدمات ایشان چیزی نبود که حالا من بخواهم راجع به آن صحبت بکنم. برای اینکه ایشان واقعا معلم انقلاب بودند والا ان هم هستند. و حالا گو تا یکی پیدا بشود نامسائل و مطالب را این چنین بی پرده بگویم و بررسی کند. خدا میداند.... در آن موقع ما میدادیم چه کسانی با این جریان مخالف بودند عده‌ای که با جریان آقای دکتر مخالفت میکردند همان عده‌ای بودند که الان ممنوع منبر یا دستگیر شده‌اند هر چه قدر ما به سردمداران روحانیت می‌گفتیم که این کار، کار دستگاه است، این کارها را نکنید. با این وضع، آنها فکر میکردند که ولایت در خطر است، و مسائلی که ایشان مستقیما می‌گویند ممکن است از آن سوءاستفاده‌هایی بشود و یا شده من می‌خواستم بجای اینکه الان همه شما منتظر هستید که من راجع به جریاناتی که در اجتماع ما حاکمه، و جریاناتی سیاسی است، صحبت بکنم می‌خواهم باز بگویم خطری که الان ما را تهدید میکند. باقی بودن همان تفکر است، همان تفکری که در مقابل دکتر ایستاد. فکر نکنید آن جریان از بین رفته. در انقلاب این جریان از اصفهان شروع شد و در قم عده‌ای کتاب چاپ کردند.

اقوال علمای مختلف را جمع کردند و تعداد شاید نزدیک به پنجاه هزار - نسخه چاپ شد. که امام در مدرسه فیضیه عنوان کردند، که الان این مسائل ضربه به انقلاب و اسلام است. و نقشه آنها را خنثی نمودند. و اگر بخواهید من میتوانم آنجائی که نسخ چاپ شده

والان هم هست. ببرم و نشانتان بدهم. ما نرسیدیم آنها را بسوزانیم. و من مطمئنم که یکروز آنها منتشر خواهد شد این عمیقترین خطری است که من معتقدم که جامعه و مکتب را تهدید میکند.

امروز فکر نکنید داستان مسئله ولایت تمام شده است. مسئله ولایتی که مرحوم دکتر از همه بیشتر به آن معتقد بود و خیلی حساب شده، گویدند و موفق هم نشدند این مسئله هنوز هست. مثل آتشی زیر خاکستر، آنچه که من میتوانم راجع به مرحوم دکتر بگویم اینست که ایشان بزرگترین فردی هستند که رابط بین دانشگاه و حوزه شدند. بزرگترین فردی بودند که با کتابهای خودشان، اسلام را همان، اسلام واقعی را به ما و جامعه عرضه کردند. مرحوم دکتر بقدری اثر عمیق در بین طلبه ها گذاشتند و هم چنین در بین سایر قشرها که من الان یادم نیست به گوی گفتم، شاید به آقای لاهوتی گفتم، امروز حرف جدیدی نمی بینم، هرچه هست از ایشان است. سبک خاص و مخصوص به خودشان محتوی مسائلشان و مسئله مهمتر از همه جهتی که در نوشته های ایشان هست و این بزرگترین خطر برای دشمنان اسلام میباشد. یعنی ایشان اسلام واقعی را چنان عرضه کردند که اگر استعمار بخواهد دوباره در صفوف مسلمانان واقعی ایران رخنه بکند تا ایشان را از بین نبرد نمیشود.

این عقیده من است، والان ما باید دقیقاً "هوشیار باشیم یعنی دقیقاً باید متوجه این موضوع باشیم که اگر خدای ناگردد که - نمی توانیم بگویم خدای ناگردد برای اینکه مسلم این قضیه تکرار شده و باز آن جریان حاکم میشود. و دوباره کتابهای ایشان بصورتی ممنوع

مشود که اگر کسی نسخه‌ای از کتابهای دگتر را داشته باشد، مثل قدیم به زندان برود.

اینکه میشنویم، مثلاً به محل اجتماع مشهد حمله میکنند، برای من یک امر، عادی عادی است، چرا نکنند؟ برای اینکه این مقدمه‌ای است برای کارهای بعدی، این یک امر عادی است. اول به اجتماعات حمله میکنند. وبعد زمینه راجوری درست میکنند که سخنران را میگیرند و باز زمینه راجوری درست میکنند که اگر کسی گفت چرا سخنران را گرفتید او را هم بگیرند. قدم به قدم پیش میروند. این یک امر طبیعی است و ما باید شدیداً با این حرکت مبارزه کنیم، و شدیداً هم حواسمان جمع باشد که اگر روزی دوباره عده‌ای خواستند همان جملات و گفته‌های قدیمی را به صورتی ضعیف‌تر از قبل عنوان بکنند. بدانید که مقدمه‌ای است. برای اینکه در آینده آنرا بصورتی حادث‌تر عنوان کنند و همان قضایا را باز به میان بکشند. داستان شهید جاوید هم یکی از همان داستان‌ها است. من حالا نمیدانم چون همه‌شما بحمدالله هم از من آگاه‌تر و هم

بیشتر در جریان‌ات هستنید و من شاید آنجور که شما در جریان هستید نباشم، اما این خطر را احساس کردم و امیدوارم خواهران و برادران همه موفق باشید. و مسائل روز را هم بحمدالله آقای تهرانی دیگر خیلی - پوست‌کنده میگویند. (خنده حضار) ، ولی یک مسئله هم من میگویم که عطف به صحبت‌های آقای تهرانی باشد، خوب البته ایشان ممکن است قبول بکنند، ممکنه قبول نکنند. دو جریان در ایران حاکم است، قضیه شخص مطرح نیست. دو جریان حاکم است، جریان ثانی را مادر مقابلش نباید ساکت باشیم. جریان ثانی را که چپ‌ترین چپ و راست‌ترین راست با هم جمع شده‌اند آنرا باید خطر بدانیم. ما این دوستانمان را در خارج خوب میشناختیم و میشناسیم چقدر ما با اینها صحبت میکردیم که بیائید آشتی کنید، دعوا نکنید، خوب نیست، الان توی ایران چه خبره و اینها به هیچ وجه حاضر نشدند با هم کنار بیایند

اما امروز باهم کنار آمده‌اند. و امروز میبینیم برای اینکه یک جریانی در مقابل جریان راست بوجود بیاورند. قشنگ، دشمنان را هم متحد شده‌اند آنها، هم حساب شده هستند و هم حساب شده کار میکنند. قلم دارند و از نظر آگاهی هم خیلی خوب هستند. بلد گارند. بقول مرحوم دکتر "بد" از شخص تعریف میکند و.... در ایران یک خط سومی بوجود بیاوریم، یک خط سومی که مستقل از همه جریانات فکر میکند و مستقل از همه جریانات عمل بکند و به هیچ وجه کاری با دو جریان بعنوان حمله نداشته باشد. نمیخواهم بگویم اگر حمله شد بد است اما، آنچه را که دارد و عرضه بکند. فرض کنید امروز ما میبینیم افرادی را میگیرند، بعد میزنند، بعد فرض کنید "حد میزنند" که اسمش را شکنجه نمیگذارند! زندانها را میبینیم هنوز هست، اینها یک جریانات عادی است. که قهری خوب معلوم بود که به اینجا کشیده میشود اما آن دسته سوم که بتواند خط اصيل اسلام را، پیاده بکند به عقیده من، هنوز بکار نیفتاده‌اند. اگر آن دسته بکار بیفتند میتواند نقاط ضعف این طرف و نقاط ضعف آن طرف را بگویند و بعد خط اصيل اسلام را پیاده بکنند. خلاصه ما باید به معنا توجه داشته باشیم که عمل ما، عکس العمل نباشد. برای اینکه اگر عمل ما عکس العمل شد به کسی که تا دیروز فحش میدادیم یکمرتبه به خودمان که رجوع میکنیم میبینیم که داریم از او تعریف میکنیم. صرفا بخاطر اینکه او فعلا با شخصی بد است که حاکم است. این خطر است، برای اینکه ما میشویم لشکر کسی که به او معتقد نیستیم ما باید سعی بکنیم، لشکر خودمان باشیم، لشکر اسلام باشیم، اگر ما آمدیم و دستان را گذاشتیم در دست یک عده‌ای که اینها را هم به هر جوری و هر شکلی که هست اینها را مسلمان واقعی نمیدانیم، میبینیم که از اسلام استفاده میکنند ولی الان ناچارا با این عده جمع میشویم برای اینکه یک کسی را که او را هم مسلمان نمیدانیم بگوئیم. برای اینکه فکر میکنیم فعلا دفع افسد به فاسد میکنیم من عقیده دارم این اشتباه است برای اینکه

دفع افسد به فاسد ، فاسد را بجای افسد مینشانند ، و خود او افسد میشود . آنوقت ما میمانیم و حوضمان .

از حالا ما باید به این فکر بیفتیم که واقعا جریانی که بتواند ملت

را نجات بدهد آن جریان را دنبال کنیم اگر نیست ، بوجود بیاوریم . جریانی که مستقل از شرق و غرب باشد . و مستقل از جریانات حاکم باشد . ببینید من به هیچ وجه نظر به شخص ندارم من یک بحث را در دو جریان دارم بیان میکنیم یعنی من میخواهم ، بگویم یک جریان را ما باهاش مخالفیم ولی با جریانی که میخواهد در مقابل آن جریان واقع بشود . با آن جریان هم ، ما میبینیم وقتی به خودمان رجوع میکنیم ، میبینیم در یکسال پیش با این جریان هم مخالف بودیم . اما الان باهاش موافق شدیم . این خطر هست ، من واقعا این را خطر میدانم البته من کسی نیستم . من هم یکی مثل شما ولی من میگویم بیائیم دستان را درست هم بگذاریم و یک خط سومی بوجود بیاوریم خط سومی بوجود بیاوریم که بتواند این مملکت را و اسلام واقعی را عرضه بکند .

مثل اینطرف دگم نباشیم ، مثل آنطرف هم ولنگاوار هم نباشیم . بیائیم ، اولاً مسائل اسلام را آنجور که هست دریابیم . تحقیق کنیم ببینیم چه چیز حق است . بعد از اینکه حق را تشخیص دادیم با تمام وجود ازش دفاع کنیم اگر چه از بین برویم . برای اینکه اگر این کار را نکنیم . ما هم تابع ظلمی ، کمتر از ظلمی که باهاش میخواهیم مبارزه کنیم شده ایم .

والسلام علیکم

خانم

شریعت رضوی

بسم الله الرحمن الرحيم

شما گفتید روزی فراخواهید رسید که کتابهای دکتر را جمع خواهند کرد و یک کتاب پیدا نمیشود و من امروز متأسفانه این مسئله را تو جامعه می بینیم به دلیل اینکه معلمانی هستند که گواهند و میتونم و حاضریم همراه بیاورم که در مدارس کتابهای شریعتی را جمع میکنند آقای — به عنوان وکیل در جنوب شهر تهران مأمور حوضه جنوب که دارد بچه ها را تربیت میکند و امور تربیتی به آنها درس میدهند و مسائل ... اسلام و عملاً به بچه ها ثابت کرده که کتاب شریعتی را نباید بخوانند و دیروز یکی از معلمان مرادیده و میگوید کتاب (حسین هارث آدم) را دادم به ایشان خلاصه کنند و این بچه ، برادرش مسخره کرده و گفته تو که به شریعتی معتقد نیستی و داری میکوبیش چرا کتابش را خلاصه میکنی ؟ گفته مجبورم چون معلم گفته ولی من به دکتر شریعتی اعتقاد ندارم و دخترم را ، بجرم اینکه مکتبی ممکنه در مدارس راه بیندازد استخدامش نمیکند و میگویند —

شرطی باید در مدرسه درس بدهی که گویی من دختر شریعتی هستم و اگر هم پرسیدند نگویی که من هستم و به اسم مستعار چند ساعت در مدارس درس می‌دهد و شریعتی شناختن الان جرم شده و کتابهایش را از توی مدارس جمع میکنند و امام مکرر می‌فرماید که اسلام را شما صادر کنید ، بوسیله یک به اصطلاح مکتبی یا نوشته‌ای یا رسالتی چیزی صادر میشود ، همانطور که پیام‌های امام را ترجمه میکنند و صادر میکنند همانطور هم کتابهای دکتر به زبانهای مختلف داره چاپ میشه و برای پخشش ما موندیم وزارت ارشاد ملی و وزارت فرهنگ و هنر ، رادیو و تلویزیون و وزارت امور خارجه حاضر نیست ۴ تا کتابی که ترجمه شده و کسی دیگه پولش راداده بگیره پخش بکند ، نخره از کسی که چاپ کرد ، اول میگه من نمیتوانم این کار را بکنم و بعد میاد میگوید که شما چرا فقط کتاب شریعتی چاپ و ترجمه میکنید خوب این ذوق و سلیقه ناشرین است که این کتاب را ترجمه بکند و بعد در ایران الان کتاب اسلامشناسی را که از این طرف که ما میبریم زیر چاپ مینیم که از این طرف بررد آن کتاب مینویسند و همانطور که خودتان فرمودید طلاب بی‌نهایت به شریعتی علاقه‌مندند حاضر نشدند یکی اسلامشناسی در کتابفروشیهایش ببرند و کتابها را همه را جمع کردند و این خیلی عجیبه در حالیکه طلاب ، من میدونم هم چقدر علاقه‌مندند برای اینکه عکاس محل ما گواه است که ۵۰۰ عکس ، اینا آمدند یکجا سفارش دادند از دکتر و بهترین دلیل اینکه مردم واقعا به دکتر معتقد بودند از آغاز انقلاب بود ، بدون اینکه هیچ تشکیلاتی تبلیغ کند برای دکتر شریعتی یک شعر برای دکتر می‌سرودند یکی برای امام یک عکس امام و امروز علاوه بر این که عکس شریعتی را هیچ نمی‌بینیم ، علاوه بر اینکه مطالب شریعتی را هیچ‌جا بازگو نمی‌کنند ، مگر اون مواردی که بدر دشون می‌خورد که سروه نوار را بزنند و یک تکه آنرا در رادیو و تلویزیون بگذارند و علاوه بر این خانواده شریعتی که به فلان گروه نسبت داده میشود و همسر شریعتی که اصلا پاکسازی میشود در آموزش و پرورش ، اسم بردن از

شریعتی در مدارس جنوب شهر جرم و بالای شهر هم کتابهایش را جمع میکنند و این کاری که شما میگوئید بیکروزی به سر مردم خواهد آمد .
امروزه آمده است ، ولی میخوام ببینم اینها که حاکم بر سرنوشت هستند ، مقصر نیستند در این مسئله ؟

اینها دست مهم تر از همه دستها ، اینها ایند که الان کسی که رئیس ارشاد ملی کسیکه وزیر آموزش و پرورش کسیکه مسئول وزارت علوم هست اینها مقصرند و دکتر شریعتی که استاد تاریخ است یک صفحه نوشته هایش را در تاریخ امسال نه گنجانیده اند . ۱.

دکتر شریعتی که تاریخ ادیان درس داده یک صفحه از کتابهای دکترا غیر از دو مطلب یکی (آری اینچنین بود برادر) و یکی هم (تمدن و هجرت رادر کتاب جامعه شناسی و فارسی آورده اند و اینکه ما میبینیم اور چیزی که شما میفرمائید بلایی که بر سر ما خواهد آمد ، امروز آمده و مر خودم خوب میبینم ، که کتاب چاپ کردند کتاب فاطمه فاطمه است امت و امامت ، حج ، و آری — و کتابهای دیگر و پول چاپش هد این آقای داده است ولی اصلا کتابها توزیر زمین مانده ما التماس میکنیم این کتابها که شما قدرت پخش دارید بگیرید بفرستید مجانی با اقصى نقاط دنیا هندوستان ، فیلیپین به کشورهای مسلمان دیگر بفرستید پولش را هم ندهید ، حاضر نیست بگیرد و کتابی که من با سرمایه خودم دادم چاپ کردند و هنوز در نیامده بر علیه اش کتاب نوشتند و بعد من میبینم اعلامه ای بدین عنوان که بزرگترین عامل انحطاط فرهنگ ایران و بزرگترین ترویج کننده فرهنگ استعماری غرب در ایران دکتر علی شریعتی است

و بعد به روزنامه حزب تلفن میکنم که آیا این حرف درست است ، می-گوید بله . این هستش و این اعلامه زیر پوستهای حزب جمهوری اسلامی زدند و اینکه دارم با اسم میگویم برای اینکه شاهد من به آقای میرسلیم گفتم به آقای دکتر بهشتی ، به آقای اردبیلی گفتم و گفتم که همانطور که

شما میفرمائید این توطئه است که دوستداران شریعتی و مخالفین شریعتی رابه چون هم بیندازند و از این میان بهره‌ای ببرند و شماها که دست‌اندر کارید باید برای این که اتهام این به شما می‌خورد و رفع اتهام بکنید باید یک چیزی بنویسید . (اقلاً توروزنامه آنوقت نتیجه نوشتنشون این که تو روزنامه جمهوری اسلامی روزی که شهادت همسر من بود بجای اینکه تسلیت بگویند به من میگویند دوره شهبانوگری تمام شده و دوره ولیعهد بازی هم پایان رسیده !

شما میدانید که ما هیچ وقت ادعایی نکردیم و هیچ جا اسم مانیت ، عوض اینکه بمن تسلیت بگویند به من فحش دادند و اتهام فرقان بودن به پسر من دادند و من گفتم شما سند بیاورید اگر یک درصد هم باشد من حاضرم خودم پسر را افشا خواهم کرد و علاوه بر اینکه جوابی به من ندادند ، فحش هم دادند مطلبم را توروزنامه چاپ نکردند و شکایتم تو دادگستری موجود است که من کردم ، منتهی صدایش را در نیاموردیم ، اینکه فاجعه‌ای که شما می‌گویید می‌خواهد راه بیفتد ، راه افتاده است و اون خط سومی هم که می‌گویید باید ادامه بدهید ما داریم ادامه میدهیم ولیکن آنکسی مارا یاری نمیکند . او در شرایطی قرار گرفتیم که من خودم بنام خواهر شریعت رضوی که در سال ۳۲ ، برادر من را کشتند ، من ۲۷ سال آرزو داشتم انقلاب پیروز بشود و بزرگترین ضربه‌ها را هم خانواده‌ء ما خورده است چه بخاطر برادرم و چه بخاطر همسر من که خود میدانید لزومی ندارد که من بگویم ما بجای اینکه سربلند باشیم من دستم قطع است چه در زمان شاه من در جنوب شهر اقلاً از ثروتمندان و پولداران ، پول می‌گرفتم و یواشکی کتاب پخش می‌کردم این دفعه من اصلاً نمیتوانم یک دفعه در مدرسه ظاهر بشوم به دلیلی که من تو مدرسه رفتم ، از مدرسه عوض اینکه بگویند دستت درد نکند منو بیرون کردند و به مدیر کل گفتم آقا بفهمی ، نفهمی خیلی محترمانه منو پاکسازی کردید و می‌گوید خانم دکتر چه کسی می‌خواهد میان ما را بهم بریزد نه این حرفها چه ؟ ولی من میدونم یک دونه کار از سال تحصیلی نداشتم من حقوق می‌گرفتم و وجدانا در مقابل حقوقی که می‌گیرم

خودم را مسئول میدونم ، برای همین است که در مقابل برای جنگ زده ها
کار میکنم ولی اینها حتی یک کار هم به من مراجعه نکردند و مثل من
معلمهایی هستند که صداهايشان در حلقوم خفه خون شده و ميتوانند
حرف بزنند و دلها پراست و دسترسي به هيچکس هم ندارند
مادرهائي بودند که ديروز ، پريروز آمدند شکايت ميکنند که چقدر ما
شکجه ديديم در داخل زندان ها ، به چه کسی بگويم ما اصلا وقتيکه
فرياد ميزنيم ، چه کسی است ما را ياري بکند .

من از پدر شما واقعا شکايت دارم پيش خدای خودم بعنوان یک خواهر
شهيد زن یک شهيد برای اينکه چرا یک دفعه هم ما را پشتيباني نميکنند آخر
چرا یکبار ما را پشتيباني نميکنند من ۱۶ سال است شب و روز هر وقت
خوابيدم خواب ديدم که برادرم ميگويد من زنده هستم چه کسی ميگويد
من مرده ام و من از اون زمان آرزوی رفتن شاه را داشتم من روزی که گفتند شاه
مرده است هيچ دردم انگيزه اي بيدار نشد ، هيچ ، مثل اينکه هيچ کاری
نشده ! و دلم پراز خون هست و من کسی هستم که بيان دارم و هم قدرت دارم
هم پشتيباني مردم را دارم اون بدبختيهاي که مثل من خواهر شهيد هم
هستند زن شهيد هم هستند اين همه در بيمارستان ها دارند جان
ميدهند ، صدايشان هم (به هيچ جات ميرسد) بخاطر خدا شما رحم کنيد و
ببينيد ، شما یک جلسه بگذاريد من با پدر شما صحبت بکنم که بگويم من
واقعا شبا داخل اين اطاق گريه ميکنم و حتي بچه هاي من هم شاهد
گريه هاي من هم نيستند ولی مي بينم که چه زجری به اين خانواده حکم
فرما است . تازه یک خانواده اي هستيم که وقتی خودمان را ارزيابي ميکنيم
نسبت به بقيه شهدا واقعا کاريمون نشده است و کسانی هستند که سرپر-
ستشان را از دست دادند خانواده شان ، هم توسری ميخوردند هم لگد
ميخوردند هنوز هم دستهاي ميشکند بخاها . ظلم ، چه بسا که خودشان

نمونهء شاهد وزنده هستند که باشما حرف میزنند ولی انقلاب کـ
دگرگون میشود ، همانطور که فرمودید از توجه درآمدیم افتادیم توجه
ولی اقلا راهی نشانمان بدهید که باز دریک چالهء گودتر نیفتیم .
آن راه سومی که شما میگوئید درسته ما هم داریم خط سوم را پیش
میگیریم ولی باید کسی ما را تقویت بکند .

مادر

رضائیهها

بنام خدا

با این همه دربدریها بچه‌ها مون فراری هستند و ناراحتی‌هایی که کشیدیم حالا باز همان بساط برایمان هست. الان باز بچه‌هایم همه در - بدر و فراری از خانه هستند. آخر صدا یمان را به کجا برسانیم بچه‌ها مان نمیتوانند اصلا صدایشان در بیاید، بچه‌هایی که لحظه به لحظه، دخترای من را میگیرند، داخل زندان شکنجه میدهند مادرها و هه تا از خواهران و مادرها را گرفتند، تو زندان چقدر شکنجه دادند یکی از مادرها پرده گوشش پاره شد، یکی از خواهرها دستش شکست، یکی آنقدر به شکمشلگد زدند، همان آقای لاجوردی که در بیمارستان گفتند باید معا لجه کنند آخر ما صداها یمان را به چه کسی برسانیم، به کجا ببریم آقا که هیچ وقت ما را نمیپذیرند، هیچ کدام هر چقدر، بچه‌های ما کوشش کردند که خدمت آقا برسند، نمی‌گذارند، میدانیم آقا خودشان مایل هستند ولی نمی‌گذارند که صدای بچه‌های ما را برسانیم یکدفعه خدمت

آقا رسیدیم که دبیرستان علوی بودند من هرچه وقت خواستم که با همشیره ، شما باشما یا آقا هرکدام یا مادر شما تماس بگیرم یک وقتی خواستم ، گفتند ، وقت ، نیست خلاصه طوری شده که ما همچنین خفقان هستیم که نمیتوانیم صدامون دربیاده رجا میروم ، رویم را میگیرم که کسی من را نشناسد ، همه به ما فحش میدهند ، آخر چرا جلوی این حرفها را نمیگیرند آخه بچه های ما تا حالا چه کردند چه کاری خلافتی انجام داده اند بجز آنها - بی که فرصت طلبند بعد از انقلاب ، انقلابی شدند و آمدند تمام و مقامها را گرفتند ، نه بچه های ما روزنامه دارند نه تلویزیون نه هیچ کجا نمیتوانند صداشان در بیاید یک روزنامه هم که میفروشد . آنوقت بچه ها را میبرند و آنطور شکنجه شان میدهند ، آخر چه کسی بیاد بگوید خدا ، میدوند شب تا صبح راحتی نداریم ، سه دفعه بمب در خونه من انداختند تمام چهار در همسایه های چهار دور مان ریختند در خانه ما بعد یک عده آمدند ، گفتند اینا خودشان بودند ، آخر خودشان می آیند در خانه خودشان بمب بگذارند (آقای خلیل رضایی : وقتی شهربانی بمب گذار را گرفت بهش جایزه دادند) ، خلاصه همینطور او آمدند از ماشین پیاده شدند یک وجب ریش و نمیدونم یک ژ - ۳ روی کولشان آمدند چیه چه خبره شده (آره اینجا بمب گذاشتند) نه خیر اینها خودشان بودند گفتم ، خودشان می آیند برای خودشان بمب بگذارند ، بله . اینها می - خواهند مشهور بشوند گفتم که ما مشهور نبودیم میخواهیم مشهور بشویم گفتند ، آخر یک خرده از مشهوریتشان کم شده حالا میخواهند مشهور بشوند . خلاصه از این صحبتها دیگه ما آسایش نداریم هرکسی بما میرسد تو محل خودمان ، البته مارا میشناسند ولی جاهای دیگر میگویند ، بله اینها منافق هستند ، اینها را آقا رد کرده ، آخر ما توقع داریم آقا بنشینند با آنها صحبت کند ، آخر حضرت علی هم تو مردم میگشتند با مردم مشورت میکردند ، نزدیک بودند از نزدیک میدیدند ما هیچ جوری دستان به آقا نمیرسه ، هیچ جوری نمیتوانیم حرفمان را به گوش آقا برسانیم .

خانم متحدین

بنا خدا

دائما میگویم خدا کسی را که ما و امام را از هم جدا کرده نگذرد .
خدایا انتقام ما را بگیر . به روح شهدایم قسم ۱۸
پسر ۱۶ ساله ام
را ندیده بودم وقتی هم ملاقات کردم از این سالن به آن سالن
اگر (زندانی اوین قبلی را دیده بودید) خدا را شاهد میگیرم من
همینطور پشت این دیوار ایستاده بودم .
اوائل زمستان سال ۵۶ به اصطلاح آن موقع بما ملاقات میدادند خدا
شاهد است من از سرما خشک شده بودم ، وقتی صدایم زد گفت بیاتو ،

برای تظاهر هم نباشه روزه گرفته بودم (از شدت سرما اصلاً قدرت اینکه قدم بردارم و بروم نداشتم، انگار به این دیوار قطور زندان اوین چسبیده و خشکم زده بود. یک چادری عین لانه مار بایک حصیر درست کرده بودند. سال ۵۵ همین آقایون، آقایونی که الان سردمدارند و آنموقع توسط سپاس گفتن بیرون آمدند و یکی و دوتا هم نیستند که اگر اسمشان را ببرم، حالا همه‌اشان همه کاره شده‌اند، بهش گفتم که مادر فلانی آمدند میگویند، یک چیزی بنویس تا آزادت کنند، بعدش بچهام گفت مادر دیگه ملاقات من نبا، هر وقت خمینی امضاء کرد ماهم امضاء میکنیم حالا آنها خمینی شناس شده‌اند و بچه‌های ما خمینی نمی‌شناسند.

من دلم میخواست امشب آن مادرها هم بودند، که لااقل میتوانند پایین پاهایشان، و دستهای شکسته و گوش‌کرشان و ناراحتیهای داخلی که باید آنها عمل کنند به شما نشان بدهند. برای چی، برای اینکه گفته چرا بچه‌های ما را گرفته‌اید. و جناب آقای دادستان بیائید و بگوئید برای چه گرفته‌اید. یا لااقل نگوئید اسلامی است. آبروی اسلام را بردند اینها برای اسلام هیچی نگذاشتند. بخدا قسم همه میدانستند، من هم میدانستم که همه این ناراحتیها را با اینکه هر سال در این زندان آواره بودم خیلی راحت میتوانستم بگم. بچه‌های ما مقاومت میکنند ما مقاومت میکنیم، تا اسلام پیروز بشود.

این آقای علی بابایی شاهده دختر من را شهید کردند، دامادم را شهید کردند، آمد خونه ما گفت چرا گریه نمیکنی، چرا ضجه نمیزی گفتم گریه ندارد، آرزو داشتم، خدایا تو شاهی برای پسر نمیگویم، برای هیچی نمیگویم فقط میخواهم شما بگوش امام برسانید ما چی کشیدیم یکبار هم امام ننشستند گوش بدهند به دردهای دل ما، برای چه؟ آخر آنها اگر به حضرت علی و پیغمبر یک ذره فکر میکردند باید لااقل یکبار به درد دل ما گوش میدادند، عمل هم نمیکردند، گوش میدادند، آیا درسته که من ۸ سال از شدت درد شکم روی زمین شب تا صبح بیدار بودم میگفتم، خدا بچه

ها، زیر شکنجه‌اند، داماد من راسوزاندند دخترم را چه بلاهایی به سرش آوردند و فراری بودند شهید شدند این همه مصیبت این همه ضجه، این همه ناله و میگفتم انقلاب، انقلاب این بود، که برای یک اسلحه کوچک بچه من را ۱۵ سال زندان دادند، آنوقت یارو جنایت کرده ۱۵۰ روز زندان دادند.

و حالا دارند چه میکنند تازه بچه من بیاد بیرون هر کسی را بگیرند. بچه من است. هر دختری بچه من است، هر مادری خواهر من است هر برادری پسر من است، خود من رفتم جنازه جمع کنم موهای سر من را کردند نمیدونم اون یکی گفت یک کلت داشته اون یکی گفت ۲ تا داشته اون یکی گفت ۶ تا داشته اون یکی گفت با چشم دیدم ۵ تا کلت داشته من را بردند، کلانتری گفتم من مادر فلانیم به واللہ اگر امام یک ذره لبش را تکان بده بخدا مملکت درست میشه، امام اشاره‌ای کنند، به قران الان موقعیتی است که اگر درست نشود به ما ظلم میشود به امام ظلم میشود، به خاندان - نش ظلم میشود تا دنیا، دنیا است ظلم پایدار پایدار خواهد ماند، امام اگر اشاره‌ای کنند، باید امام برخیزند، باید بگویند، بیایید، حرف بزنید من همه را بشنوم، تو گدا بیا، فقیر بیا، درد دل داری بیا، توبیا، حرف بزنید از همه جامعه وقتی همه حرفها را شنید خیلی که چند تا بچه‌های ما زیر شکنجه از بین رفته‌اند زیر صندلی فلزی دامادم پرموس گذاشتند، و اینجوری کبابش کردند، اون زندانش بود بعد اون همه مصیبت شب جمعه دوم ماه رمضان رفت تو مسجد نماز بخواند، محاصرش کردند،

خوب بله مارک می‌چسبانند آمد بیرون

هم کشت و هم کشته شد. خدایا انتقام مارا بگیر از آنها، ظلمشان را به خود - شان برگردان به حق محمد و آل محمد از خدا می‌خواهم که یک وسعتی بما بدهد و مارا از این همه غم نجات بدهد.